

فارسی یازدهم - درس ۱۰

مانک جرس

تهیه کننده: ماندانا مهتاب
از منطقه ۴ تهران

قلمرو زبانی

برگ : توشه و هر چیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه / باره :
اسب / خاره : سنگ خارا، سنگ / واج آرایی «ب-ر»

قلمرو ادبی

برگ سفر بستن: کنایه از آماده سفر شدن. / دل بر عبور
بندیم: کنایه از جایی بگذریم. / خار، خاره: جناس ناقص /
خاره و باره: جناس / سدّ خار- سد خاره: اضافه تشبیهی (.
خار مانند سدی است) / خار و سدّ خار: استعاره (سختی ها
و مشکلات مانند سدّ خاری هستند).

قلمرو فکری

زمان آمادگی برای مبارزه با دشمن فرار سیده است، باید از
سختی های زیادی عبور کنیم

۱ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم

از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

دریادلان، راه سفر در پیش دارند
پا در رکاب راهوار خویشت دارند

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است

۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
تا بوسه گاه وادی ایمن براتیم

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است

تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر

فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرید
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرید

یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

قلمرو زبانی

بانگ : فریاد ، صدا / کران : طرف، جهت، کنار / رحیل : از جایی به جای دیگر رفتن، کوچ کردن، سفر کردن / جرس : زنگ / بیت چهار جمله است / وای من : شبه جمله / بانگ رحیل : ترکیب اضافی / من در وای من : متمم / « م » در گوشم : مضاف الیه / حذف به قرینه معنوی

قلمرو ادبی

مراعات نظیر: بانگ، رحیل، گوش / تکرار بانگ / بانگ، رحیل، گوش و خموش : مراعات نظیر / بانگ از جرس برخاستن : کنایه از در حال حرکت و هجوم بودن / خموش بودن کنایه از غفلت و عدم آمادگی

قلمرو فکری

از هر گوشه ای صدای کوچ کردن به گوشم می رسد اگر من سکوت اختیار کنم و کاری نکنم ، وای بر من باد

۱ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم

از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

دریادلان، راه سفر در پیش دارند
پا در رکاب راهوارِ خویش دارند

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است

۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
تا بوسه گاهِ وادی ایمن براتیم

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است

تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر

فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد

یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

قلمرو زبانی

دریادلان : رزمندگان / سفر : مبارزه با دشمن / راهوار : آنچه با شتاب اما نرم و روان حرکت می کند؛ خوش حرکت و تندرو / رکاب : حلقه ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود و سوار پا در آن می گذارد. / راهوار : مضاف الیه (صفت جانشین اسم)

قلمرو ادبی

پا در رکاب داشتن : کنایه از آماده تاختن / تشبیه درون واژه ای : کسانی که دل شان مانند دریا بزرگ و وسیع است / دریا دل : استعاره و کنایه از شجاع و نترس / راه سفر در پیش داشتن : کنایه از آماده حرکت بودن / واج آرای د

قلمرو فکری

مبارزان راه مبارزه را در پیش گرفته اند و آماده حمله و هجوم هستند

۱ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

دریادلان، راه سفر در پیش دارند
پا در رکاب راهوار خویش دارند

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است
۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
تا بوسه گاه وادی ایمن براتیم

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است
تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد
یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

۱ وقت است تا برگ سفر بر بندیم
 دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
 از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
 بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
 دریادلان، راه سفر در پیش دارند
 پا در رکاب راهوارِ خویش دارند
 گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
 پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است

۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
 تا بوسه گاه وادی ایمن براتیم
 وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
 موسی جلودار است و نیل اندر میان است
 تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
 بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر
 فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
 تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد
 یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
 ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

قلمرو زبانی

قلمرو زبانی: گاه سفر: زمان سفر / برادر:
 ای برادر، منادا / پروا مکن: نترس / بیت
 شش جمله است / همت: عزم، اراده /

قلمرو ادبی

قلمرو ادبی: کنایه: راه دراز بودن کنایه از
 سختی های زیادی وجود دارد. / واج آرایبی «ر
 « / چاره ساز بودن همت: تشخیص

/ سفر و ره: مراعات نظیر

قلمرو فکری

قلمرو فکری: ای برادر، زمان مبارزه فرا
 رسیده است و تا پیروزی، سختی های زیادی
 وجود دارد، نترس، عجله کن که همت
 بلند چاره کار است

۱ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
دریادلان، راه سفر در پیش دارند
پا در رکاب راهوارِ خویش دارند
گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
پروا مکن، بشتاب، همّت چاره ساز است

۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
تا بوسه گاهِ وادی ایمن براتیم

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است
تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد
یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

قلمرو زیبایی

باره : اسب / دامن : دامنه کوه ، صحرا / بوسه گاه:
محل احترام، سرزمین مقدس و شایسته زیارت /
وادی : سرزمین / وادی ایمن : صحرا و بیابانی است
در جانب راست کوه طور (طور سینا) که در آن جا
ندای حق تعالی به موسی (ع) رسید. / بیت ۳ جمله

قلمرو ادبی

تلمیح: انک بالواد المقدس طوی / تشبیه : وادی ایمن مانند
بوسه گاهی است / بوسه گاه وادی ایمن ، استعاره از سرزمین
فلسطین است / واج آرای « ر » / وادی ایمن مجاز از فلسطین /
بوسه گاه نماد تقدس و کنایه از جای مقدس

قلمرو فکری

اکنون وقت حرکت فرار سیده است، باید تا سرزمین
فلسطین که مقدس و شایسته زیارت است، پیش
برویم

بانی : فرعونیان: لقب پادشاهان مصر / قبطیان : ح
قبطی، منسوب به قبط، سکنهٔ قدیم کشور مصر /
جلودار: رهبر / نیل : رود نیل

قلمرو ادبی

قبطیان و فرعونیان استعاره از « اسرائیلیان » ، / « موسی »
استعاره از « امام خمینی » ، / « نیل » استعاره از مشکلات /
تلمیح به داستان حضرت موسی و فرعون / وادی ،
فرعونیان ، موسی : مراعات نظیر

قلمرو فکری

سرزمین فلسطین را صهیونیست ها اشغال کرده اند
، امام خمینی پرچم مبارزه با صهیونیست ها را
برافراشته است اگر چه دشواری های زیادی در این
راه وجود دارد

۱ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
دریادلان، راه سفر در پیش دارند
پا در رکاب راهوارِ خویش دارند
گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است
۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
تا بوسه گاهِ وادی ایمن براتیم

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است

تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد
یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

را: فک اضافه و حرف اضافه، خانه ما تنگ است – خانه برای ما تنگ است / بیت پنج جمله است / ای برادر: شبه جمله (منادا)

واج آرایه: « گ » / تکرار: تنگ، / جناس: تنگ، ننگ / خانه مجاز از کشور / برادر: مجازا: مسلمان

با وجود دشمن غاصب در این خانه (فلسطین)، این خانه برای ما تنگ است، ای برادر، وجود دشمن در خانه (اگر کاری نکنیم) برای ما ننگی بیش نیست

۱ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
دریادلان، راه سفر در پیش دارند
پا در رکاب راهوار خویش دارند
گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است
۵ گاه سفر شد باره بر دامن برانیم
تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم
وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است
تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد
یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

اهریمن : شیطان

قلمرو ادبی

تلمیح به داستان حضرت سلیمان و دیوی که انگشتی آن حضرت را
 ربود و بر تخت وی نشست / اهریمن استعاره از صهیونیست / تخت
 مجاز از پادشاهی / نگین : استعاره از قدس / این خانه استعاره از
 فلسطین / تخت و نگین از اهریمن گرفتن کنایه از پیروز شدن در مبارزه
 / نگین مجاز از انگشتر / دست مجاز از اختیار / تخت و نگین : مراعات
 نظیر

قلمرو فکری

امام خمینی فرمان داده است که قدس را از
 دشمن بگیرد و به شکوفایی برساند

۱ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
 دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
 از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
 بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
 دریادلان، راه سفر در پیش دارند
 پا در رکاب راهوارِ خویش دارند
 گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
 پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است
 ۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
 تا بوسه گاهِ وادی ایمن براتیم
 وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
 موسی جلودار است و نیل اندر میان است
 تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
 بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر
 فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
 تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد
 یعنی کلیم اهتک جان سامری کرد
 ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

قلمرو زبانی

کلیم : سخنگو ، لقب حضرت موسی (ع) / آهنگ : قصد / سامری : نام مرد زرگری منافق در بنی اسرائیل . پس از رفتن حضرت موسی به کوه طور و توقف چهل روزه ایشان (به جای سی روز) در آن جا ، مردی به نام سامری ، گوساله ای از طلا ساخت و مردم را به پرستش آن فراخواند . مردم نیز دعوت او را اجابت کردند . حضرت موسی (کلیم الله) در بازگشت از طور این گوساله را تگه تگه کرد و در نیل افکند . / ولی : دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر (ص ، دوست / ولی : صفت جانشین اسم : دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیامبر

قلمرو ادبی

تلمیح / « کلیم » استعاره از « امام خمینی » / ؛ « سامری » استعاره از « اسرائیلیان » / آهنگ جان کسی کردن : کنایه از تصمیم به کشتن گرفتن / واج آرایبی « ی »

قلمرو فکری

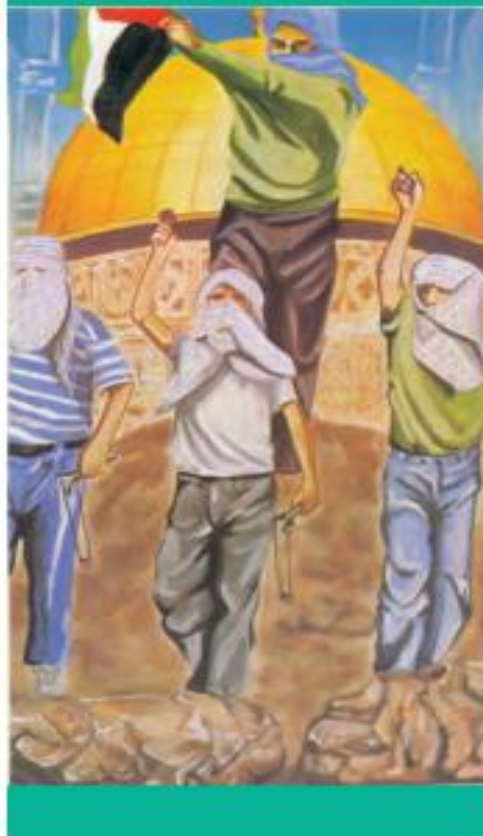
اکنون امام خمینی قصد نبرد با دشمن متجاوز را دارد و ما باید او را یاری کنیم

۱ وقت است تا برگ سفر بر بندیم
دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
دریادلان، راه سفر در پیش دارند
پا در رکاب راهوارِ خویش دارند
گاه سفر آمد برادر، ره دراز است
پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است
۵ گاه سفر شد باره بر دامن براتیم
تا بوسه گاهِ وادی ایمن براتیم
وادی پر از فرعونیان و قبطیان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است
تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
بر جای ما بیگانه تنگ است، ای برادر
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرید
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرید
یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران، باید ولی را یآوری کرد

حکم : فرمان / جلودار : رهبر / هامون :
دشت / هامون و صحرا : مترادف

تشبیه : هامون مانند دریا بشود / اغراق :
هامون از خون پر بشود / مراعات نظیر :
هامون ، دریا / جلودار استعاره از رهبر /
هامون و صحرا : تضاد / هامون : تکرار

فرمان رهبر است که بر دشت ها بتازید،
و اگر صحرا پر از خون شد نیز نهراسید
و به پیش بروید



۱۰ حکمِ جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

فرض است فرمان بردن از حکمِ جلودار
گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو ببارد، جان سپر کن

جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم

آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را
بشکست داغ دیرِ یاسین پشت ما را

باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین
باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

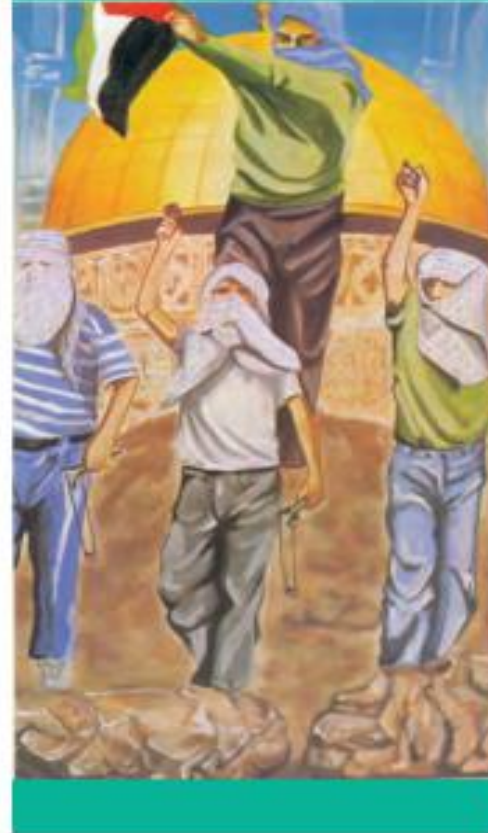
جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش
آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش

تکبیرزن، لَیّیک گو، بنشین به رهوار
مقصد دیار قدس، همپای جلودار

فرض: واجب گردانیدن، آنچه انجام آن بر عهده کسی نهاده شده باشد، لازم، ضروری / بیت پنج جمله دارد

استعاره: تیغ مانند باران بیبارد / اغراق: تیغ مانند باران بیبارد / تیغ مجاز از شمشیر

اطاعت از حکم رهبری واجب است، اگر از آسمان تیغ نیز بیبارد باید آماده نبرد شویم



۱۰ حکم جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

فرض است فرمان بردن از حکم جلودار
گر تیغ بارد، گو بیبارد، نیست دشوار

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو بیبارد، جان سپر کن

جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم

آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را

بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین

باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش

آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش

تکبیرزن، لَیّیک گو، بنشین به رهوار

مقصد دیار قدس، همپای جلودار

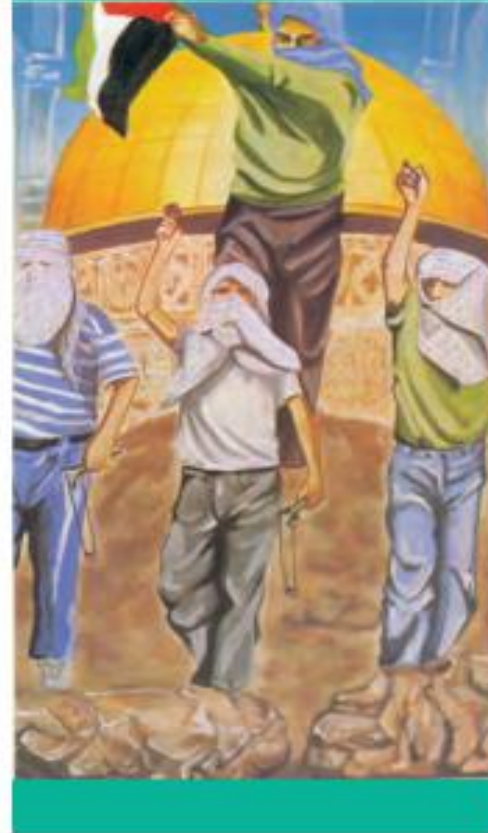
ان : در جانان ، می تواند هم شباهت هم نسبت باشد . / آهنگ : قصد

قلمرو ادبی

کنایه : « جان سپر کردن » کنایه از « شدت مقاومت » / استعاره : تیغ مانند باران بیبارد / تشبیه : جان را مانند سپر بساز / متناقض نما : جان را سپر کردن (سپر برای محافظت از جان است) / آهنگ چیزی کردن : کنایه از قصد انجام آن کار را داشتن / تیغ بارد : کنایه از نهایت دشواری جنگ

قلمرو فکری

ای جان من، آماده مبارزه با دشمن شو، و خود را برای هر نوع سختی آماده کن



۱۰ حکم جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید
فرض است فرمان بردن از حکم جلودار
گر تیغ بارد، گو بیبارد، نیست دشوار

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو بیبارد، جان سپر کن

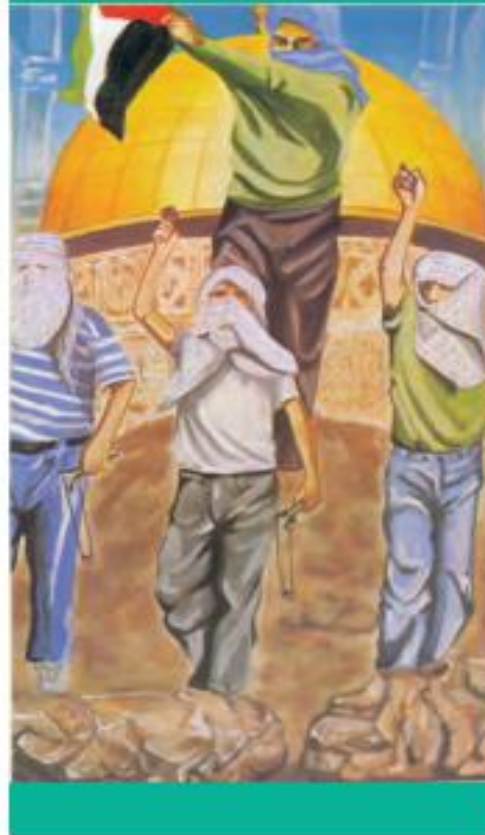
جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم
آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را
بشکست داغ دیرِ یاسین پشت ما را
باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین
باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین
جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش
آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش
تکبیرزن، لَیّیک گو، بنشین به رهوار
مقصد دیار قدس، همپای جلودار

جولان : نام مکانی در سوریه که رژیم
اشغالگر صهیونیست آن را اشغال کرده است
/ جولان: تاخت و تاز / خط : مرز / تا : حرف
اضافه / جولان .لبنان : تناسب

جناس تام : جولان / واج آرایبی : « ج » ،
« ا » ، « ن »

ای عزیز من برخیز به سوی کوه های
جولان پیش برویم و از آن جا با تاخت
و تاز تا سرزمین لبنان برویم



۱۰ حکم جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید
فرض است فرمان بردن از حکم جلودار
گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار
جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو ببارد، جان سپر کن

جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم

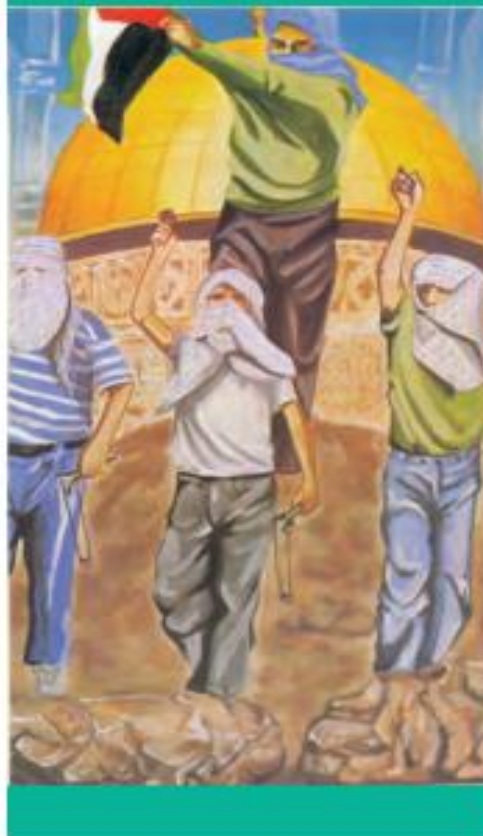
آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را
بشکست داغ دیرِ یاسین پشت ما را
باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین
باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین
جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش
آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش
تکبیرزن، لَیّیک گو، بنشین به رهوار
مقصد دیار قدس، همپای جلودار

کوی : محله / ترکیب های وصفی : آنجا - هر سو -
شهید خفته - آنجا - هر کو - غمی بنهفته - صد
شهید

کوی مجاز از مردم

آن سرزمینی که در هر گوشه آن صدها نفر شهید
شده اند، آن جایی که مردمانش رنج های فراوانی
به دوش



۱۰ حکم جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید
فرض است فرمان بردن از حکم جلودار
گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار
جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو ببارد، جان سپر کن
جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم

آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را
بشکست داغ دیرِ یاسین پشت ما را
باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین
باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین
جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش
آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش
تکبیرزن، لَیّیک گو، بنشین به رهوار
مقصد دیار قدس، همپای جلودار

قلمرو زبانی جانان من : منادا

قلمرو ادبی

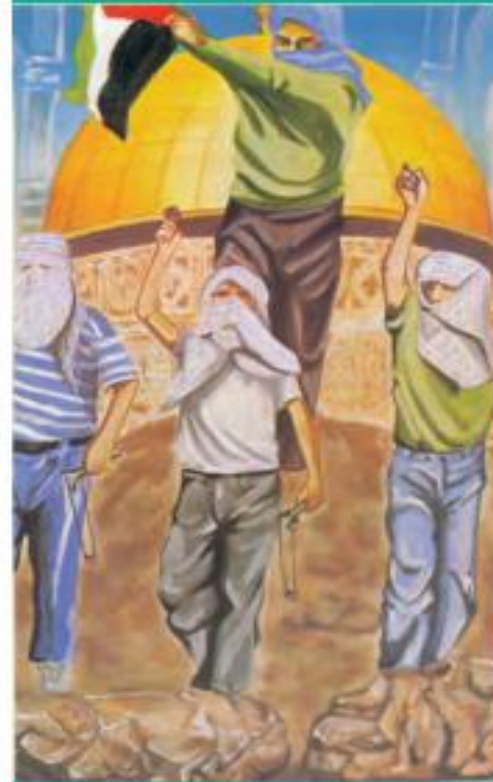
کنایه : « پشت شکستن » کنایه از « غم و اندوه فراوان » / داغ :

غم / دیر یاسین : نام روستایی در فلسطین است . وقتی ساکنان آن از زمین های کشاورزی بر می گشتند، اسرائیلیان

۱۴۲ نفر از روستاییان بدون دفاع را به گلوله بستند و کشتند.

تلمیح / اندوه لبنان و داغ دیر یاسین : تشخیص / دیر یاسین

و لبنان مجاز از مردم



۱۰ حکیم جلودار است بر هامون بتازید

هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

فرض است فرمان بردن از حکیم جلودار

گر تیغ بارد، گو بیارد، نیست دشوار

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن

گر تیغ بارد، گو بیارد، جان سپر کن

جانان من برخیز بر جولان برانیم

زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم

آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد

آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را

بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین

باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش

آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش

تکبیرزن، لَیک گو، بنشین به رهوار

مقصد دیار قدس، همپای جلودار

قلمرو فکری : غم و اندوه لبنان ما را کشت، و
داغ شهادت مردم دیر یاسین پشت ما شکست

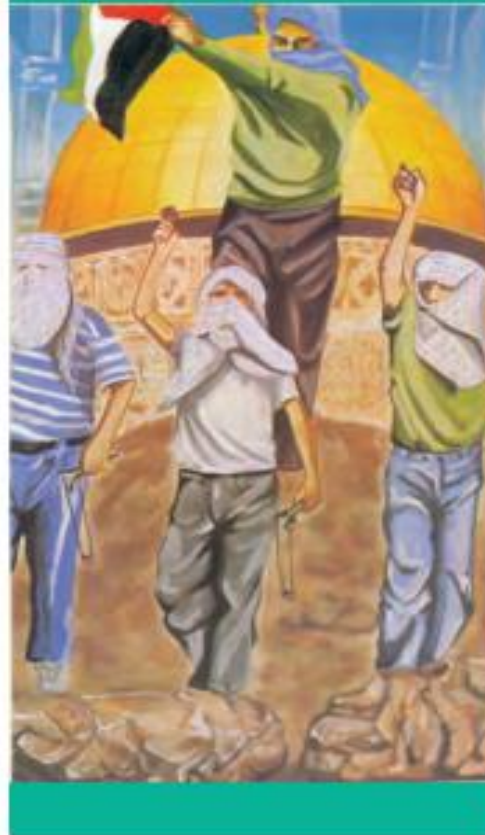
مژگان : مژه ها / رُفت : رُفتن، زدودن / گرد : گرد
و خاک / طور سینین : طور سینا

قلمرو ادبی

تلمیح / کنایه : به مژگان رُفتن : با شور و عشق کاری سخت
را انجام دادن / استعاره : « گرد » استعاره از اسرائیلیان؛
طور سینین « مجاز از « سرزمین فلسطین » / به سنیه رفتن :
با تلاش بسیار / رُفت و رُفت : جناس / مصرع اول: اغراق

قلمرو فکری

باید صهیونیست ها از سرزمین فلسطین بیرون
کنیم ، و با تمام وجود از این سرزمین مقدس
محافظت کنیم.



۱۰ حکمِ جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

فرض است فرمان بردن از حکمِ جلودار
گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو ببارد، جان سپر کن

جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم

آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را
بشکست داغ دیرِ یاسین پشت ما را

باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین
باید به سنیه رُفت زین جا تا فلسطین

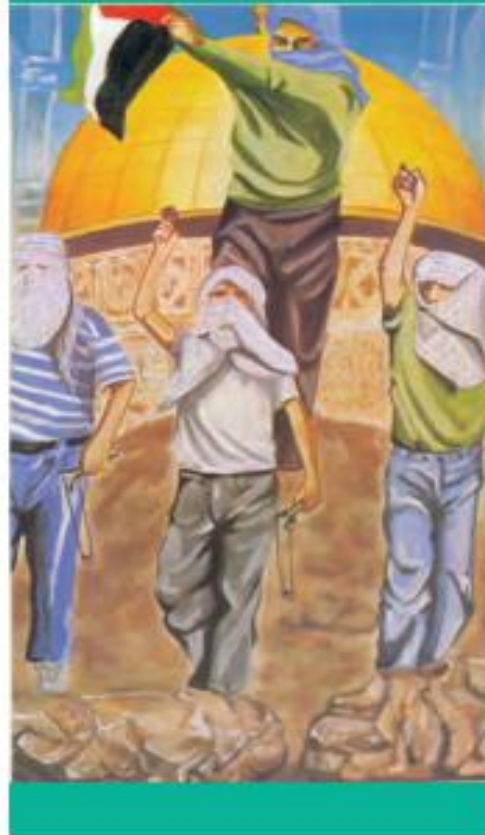
جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش
آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش

تکبیرزن، لَیّیک گو، بنشین به رهوار
مقصد دیار قدس، همپای جلودار

چاووش: آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند، در این بیت منظور « امام خمینی » است / آنک : اینک، اکنون / عَلم : پرچم ، لوا ، بیرق / مصراع اول ، سه جمله است

کنایه : علم گرفتن کنایه از آماده مبارزه شدن / چاووش استعاره از امام خمینی

ای برادر مبارز، آماده شو و صدای رهبر را بشنو، اینک خود رهبر پرچم مبارزه با دشمن را بر دوش گرفته است



۱۰ حُکمِ جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

فرض است فرمان بردن از حکمِ جلودار
گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو ببارد، جان سپر کن

جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم

آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد

۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را
بشکست داغ دیرِ یاسین پشت ما را

باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین
باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش
آنک امام ما عَلم بگرفته بر دوش

تکبیرزن، لَیّیک گو، بنشین به رهوار
مقصد دیار قدس، همپای جلودار

قلمرو زبانی

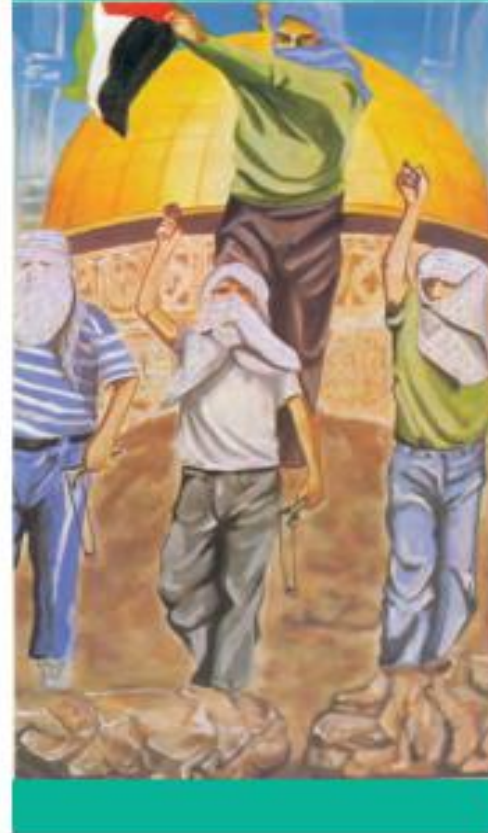
تکبیر: الله اکبر گفتن / لیبیک: دعوت را اجابت کردن /
رهوار: اسب تندرو / همپا: همراه، هم قدم، هر یک از
دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می دهند. همپایی:
همگامی، همراهی / مصرع اول سه قید دارد / حذف فعل در
مصرع دوم به قرینه معنوی

قلمرو ادبی

تکبیر و لیبیک: مراعات نظیر

قلمرو فکری

با فریاد الله اکبر و لیبیک، سوار بر اسب شو و پا به
پای رهبر حرکت کن چرا که مقصد نهایی ما قدس
است.



۱۰ حُکمِ جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون، بتازید
فرض است فرمان بردن از حکمِ جلودار
گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار
جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
گر تیغ بارد، گو ببارد، جان سپر کن
جانان من برخیز بر جولان برانیم
زان جا به جولان، تا خط لبنان برانیم
آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
آنجا که هر کوبش غمی بنهفته دارد
۱۵ جانان من اندوه لبنان کُشت ما را
بشکست داغ دیرِ یاسین پشت ما را
باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین
باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین
جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش
آنک امام ما عَلمِ بگرفته بر دوش
تکبیرزن، لیبیک گو، بنشین به رهوار
مقصد دیار قدس، همپای جلودار

قلمرو زبانی

۱- زنگ (جرس) کوچ (رحیل) واجب گردانید (فرض)

۲- جولان = تاخت و تاز

۳- شش جمله

برادر: ای برادر منادا شبه جمله

۴-

قلمرو ادبی

۱- جناس همسان (تام): جولان

جناس ناهمسان (ناقص): تنگ ، ننگ

۲- برگ سفر بر باره بستن: آماده سفر (مبارزه)

شدن

عَلَمَ بر دوش گرفتن : آماده مبارزه شدن

قلمرو زبانی

۱ معادل معنایی واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.

■ زنگ (.....) ■ کوچ (.....) ■ واجب گردانیدن (.....)

۲ در مصراع زیر «جولان» چه معنایی دارد؟

زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم

۳ نقش واژه‌های مشخص شده را تعیین کنید.

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است پروا مکن، بشتاب، همت چاره‌ساز است

۴ سه واژه مهم املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید.

قلمرو ادبی

۱ از متن درس برای هر یک از آرایه‌های ادبی زیر، نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

■ جناس همسان (تام):

■ جناس ناهمسان (ناقص):

۲ مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.

■ برگ سفر بر باره بستن (.....)

■ عَلَمَ بر دوش گرفتن (.....)

۱- فرعونیان و قبطیان: « اسرائیلیان » / موسی: « امام خمینی » / نیل «: مشکلات»
وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است
ست و نیل اندر میان است
۲- معنی و مفهوم بیت پنجم را به نثر روان بنویسید.

۳- بله ، چون با کلماتی حماسی ما را به مبارزه با ظلم ستم و حمایت از مظلوم دعوت می کند.

۴- آما ده مبارزه هستند

۵- تخت : سرزمین فلسطین / نگین : قدس شریف / اهریمن : اسرائیلیان

- ۱ در بیت زیر، منظور شاعر از فرعونیان و قبطیان و موسی (ع) چیست؟
وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است
- ۲ معنی و مفهوم بیت پنجم را به نثر روان بنویسید.
- ۳ آیا می توان شعر بانگ جرس را نوعی حماسه دانست؟ چرا؟
- ۴ مقصود از مصراع «پا در رکاب راهوار خویش دارند» چیست؟
- ۵ در مصراع «تخت و نگین از دست اهریمن بگیریم» منظور شاعر از تخت و نگین و اهریمن چیست؟
- ۶



ای کعبه به داغ ماتمت ، نیلی پوش
جز تو که فرات، ز شمه ای از یجم توست
وز تنگی ات، فرات در جوش و خروش
دریا نشنیدم که بگفت مشک به دوش

قلمرو زبانی:

نیلی : به رنگ نیل ، کبود رنگ / فُرات: رود فرات / رَشحه: قطره
/ یم : دریا

مَشک: پوست گوسفندی که درست و بدون شکافتن از وسط کنده
باشند و در آن ماست ، دوغ یا آب بریزند

قلمرو ادبی:

استعاره : « یم » استعاره از « معرفت » / تشخیص : این که کعبه
نیلی پوش باشد یا داغدار باشد. / فرات در جوش و خروش
باشد. / حُسن تعلیل: این که کعبه در ماتم کسی نیلی پوش باشد.
/ تلمیح : واقعه کربلا و شهادت حضرت ابوالفضل
استعاره : « دریا » استعاره از حضرت « ابوالفضل » / تشبیه : فرات
مانند قطره ای است . ؛ تو مانند دریایی هستی

قلمرو فکری:

ای ابوالفضل کعبه در سوگ تو سیاهپوش است و و از تشنگی تو
رود فرات نا آرام و بی قرار . فرات در مقابل تو مانند قطره است
و

تو مانند دریایی هستی که مَشک آب بر دوش کشیدی و این جای

شگفتی است

ای کعبه به داغ ماتمت ، نیلی پوش
وز تشنگی ات، فرات در جوش و خروش

جز تو که فرات، رَشحه ای از یم توست
دریا نشنیدم که کَشَد مشک به دوش

محمد علی مجاهدی (پروانه)

آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دف می زد و رنگین کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره را از هم باز می کرد. خورشید در جشنی بی غروب، بر بام روشن جهان ایستاده بود و تولد جمهوری گل محمدی را کل می کشید.

بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه‌های بلند و برف گیر فرود آمد و در محوطه آفتابی انقلاب، ابدی شد، و ما در سایه خورشیدی ترین مرد قرن به بارِ عامِ رحمت الهی راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم.

اندک اندک جلوه‌هایی از تقدیر درخشان این نهضت به ملت ما لبخند زد. حلول این صبح روشن را بزرگ می داریم و یاد ایثارگران سهیم در این حماسه سترگ را - تا همیشه - در خاطره خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

سید ضیاءالدین شفیعی



هفت دست هفت سیاره / کلاف : نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند،

ریسمان پیچیده گرد دوک / جشن بی غروب : شادی همیشگی / کل کشیدن :

هلله شادی سر دادن / جمهوری گل محمدی : جمهوری اسلامی / محوطه :

پهنه، میدانگاه، صحن / بار : اجازه، رخصت؛ بار عام : پذیرایی عمومی، شرفیابی

همگانی؛ مقابل بار خاص (پذیرایی خصوصی) / حلول : در آمدن، رسیدن /

سترگ : بزرگ ، عظیم / تابناک : درخشان ، نورانی /

قلمرو ادبی

تشخیص : آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دف می زد / تشبیه : رنگین کمانی از شوق و شور /

تشبیه : کلاف ابرهای تیره / تشخیص : خورشید در جشنی بی غروب ، بر بام روشن جهان ایستاده بود /

استعاره : بام روشن جهان (جهان مانند خانه ای است که بام دارد / استعاره : تولد جمهوری گل محمدی

از « جمهوری اسلامی ایران) تشخیص : بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال

کوه های بلند و برف گیر فرود آمد / تشبیه : محوطه آفتابی انقلاب / استعاره : خورشیدی ترین مرد

قرن استعاره از « امام خمینی / تشبیه : صبح روشن آزادی تشخیص : اندک اندک جلوه هایی از تقدیر

درخشان این نهضت به ملت ما لبخند زد. / استعاره : این نهضت مانند خورشیدی

است که درخشندگی دارد / استعاره : حلول این صبح روشن استعاره است از « انقلاب اسلامی » /

استعاره : « حماسه سترگ » استعاره از « انقلاب اسلامی »

قلمرو فکری

بارِ عامِ رحمت الهی راه یافتیم : رحمت الهی نصیب هم مردم ایران شد /